

فصل‌نامه‌ی "پژوهش‌نامه‌ی ادبیات و زبان‌شناسی"
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فیروزآباد
سال اول - شماره‌ی اول - بهار ۱۳۹۱

رستم در متون باستانی ایران

دکتر کتایون نمیرانیان*

استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز

سارا ایرجی

کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز

چکیده

در بحث اسطوره‌شناسی پهلوان به کسی گفته می‌شود که در رویدادها و حوادث زمان خود آن‌چنان با دلاوری و شجاعت درخشیده و دیگر انسان‌ها را تحت تأثیر قرار داده باشد که او را شایسته‌ی ستایش بدانند. در اساطیر ملل مختلف، داستان‌های پهلوانی و پهلوانان معروف از عناصر ماندگار و جاویدان هستند. از پهلوان نامدار ایران "رستم" نشانی در اوستا نیست. این مقاله به بررسی این مطلب می‌پردازد و نیز اشارات مختصری که در سایر متون پیش از اسلام به نام رستم شده است که نشان از شناسایی این پهلوان در دوران میانه می‌دهد.

کلید واژگان: رستم، گرشاسب، اوستا، سغدی، متون پهلوی

۱- مقدمه

اسطوره‌ها بیانگر و منعکس‌کننده‌ی طبیعت آدمی هستند، با تمامی نیازها و خواسته‌ها، آرزوها، امیدها و بیم و هراس‌های آن. آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آن‌جا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دور دست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده‌ی مردمانی ناشناخته، اما اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند. اسطوره نزد هر ملتی سنخیتی کامل با نوع فرهنگ دارد و فرهنگ نیز برخاسته از زبان، محیط زیست، نوع معیشت و ارتباطات انسانی در نزد هر قوم است. اساطیر امروزه نقشی فعال در پس‌زمینه‌ی ذهنی و ناخودآگاه جمعی ما دارند. اسطوره‌ها در ادیان، در ادبیات، هنر و حتی فرهنگ عمومی جامعه تأثیر دارند.

پهلوانان نیز در فرهنگ‌های مختلف، مردان آرزو هستند که در جهان واقعیت به سر می‌برند. چنان سربلند که دست نیافتنی می‌نمایند، درخت‌های راست و سر به فلک کشیده که ریشه در خاک دارند و به همین دلیل پذیرفتنی و دریافتنی هستند. از جنبه‌ی زمینی هم‌چون ما هستند و از جنبه‌ی آسمانی همانند آرزوهای ما و تجسم بخشیدن به این آرزوها.

«در زمینه‌ی اسطوره‌شناسی پهلوان به شخصیتی گفته می‌شود که بر مردم و بر رویدادها چنان تأثیر گذاشته باشد، یا با چنان دلیری در کارزار درخشیده باشد، یا کارهای دشوار را با چنان جسارتی به انجام رسانده باشد که بسیار فراتر از هم‌نوعانش، یعنی دیگر انسان‌ها، قرار گرفته باشد یا بتواند مدعی شود که به ایزدان نزدیک شده است. بنابراین یک پهلوان از این شایستگی برخوردار می‌شود که مورد ستایش قرار گیرد.» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶۳)

بی‌تردید در فرهنگ ایرانی، جایگاه نخستین پهلوانی، از آن رستم است. و زیباست که به سرچشمه‌های نام و شخصیت وی پرداخته شود. اولین بار نام او در کجا آمده است؟ کهن‌ترین متن باستانی ایران اوستاست.

شاید در نگاه اول پذیرفتنی نباشد، اما حقیقتاً از "رستم"، پهلوان نامی ایران، نامی در نامه‌ی اوستا نیست و سراسر پهلوانی‌ها به گرشاسب نسبت داده می‌شود. در

ادامه سعی بر این است، پس از ریشه‌شناسی نام رستم، این حقیقت بررسی گردد و پس از آن اشارات مختصری که در سایر متون باستانی ایران (دوره‌ی میانه) به نام رستم شده است؛ آورده شود. همین اشارات نشان‌دهنده‌ی این است که نام رستم در این دوران، به عنوان پهلوانی بزرگ شناخته شده بوده که کم کم در دوران بعد، جایگزین کامل گرشاسب می‌شود.

۲- ریشه‌شناسی نام رستم

پهلوی: rōdestahm، ایرانی باستان: rautah.us- taxman- به معنای رودی که به بیرون جاری است. (← سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۳۷)

نام رستم که در ادبیات ما به صورت‌های "رسته‌م"، "روسته‌م"، "روستم" نیز آمده است، در اصل از دو جزء تشکیل شده است: "رس = raodha" به معنای بالش و نمو که رستن و رویدن هم از همین ریشه است و "ته‌م = taxma" که در پارسی باستان و "گات‌ها" و دیگر بخش‌های اوستا به معنی دلیر و پهلوان آمده و ته‌متن نیز از همین ریشه است، به معنی بزرگ پیکر و قوی اندام و در حقیقت ته‌متن معنی کلمه‌ی رستم است. بنابر آن چه گفته شد، رستم یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر. (← یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۳۹)

۳- رستم در متون باستان

نام رستم در اوستا ذکر نشده است. پهلوان بزرگ و نام‌آور ادبیات اوستایی و پهلوی گرشاسب است. او از سویی چنان اهمیت دارد که یکی از سه بخش فره جمشیدی به او می‌رسد و در میان مردمان زورمندترین می‌گردد، ازدهای شاخدار را می‌کشد و "گندروی زرین پاشنه" را از میان می‌برد و بسیار دلاوری‌های دیگر می‌کند و حتی در پایان جهان نیز نقش مقدسی بر عهده دارد و ضحاک از بند رسته را نابود می‌سازد و بنابراین از جاودانان است. اما او ضمناً به سبب کشتن آتش که در متون میانه از او به عنوان پسر اورمزد نام برده‌اند، گناهکار و محکوم است.

به عکس ستایشی که در سراسر ادبیات اوستایی و پهلوی از گرشاسب می‌شود، او در شاه‌نامه جایی ندارد. به همین ترتیب نیز با وجود آن که شاه‌نامه سراپا پر از یاد

رستم است، ادبیات اوستایی به هیچ وجه از او یاد نمی‌کند. زنده یاد دکتر مهرداد بهار، دلیل منطقی یاد نشدن داستان رستم در متن‌های اوستایی را مقدم بودن عصر اوستا بر عصر تدوین داستان زال و رستم می‌داند. در حالی که تدوین "یشت‌ها"ی اوستا در اواسط عصر هخامنشیان به انجام رسیده است، داستان زال و رستم باید به احتمال در حوالی میلاد مسیح شروع به شکل گرفتن و تلفیق با روایات پیشدادی و کیانی شرق ایران کرده باشد. (← بهار، ۱۳۸۴: ۳۵۶)

پهلوانی‌های گرشاسپ در متون اوستایی و میانه، در متون نو به رستم انتقال یافته است. شباهت زیاد بین این دو پهلوان چه از نظر اعمال پهلوانی و چه از نظر مذهبی باعث شده، برخی از محققان از جمله "مارکوارت"، رستم را همان گرشاسپ بدانند که این در واقع همان شکستگی اسطوره است. مارکوارت تصور کرده است که کلمه‌ی "رت ستخمک" در اوستا "رات ستخم - Ranta-staxma" و یکی از عناوین و صفات گرشاسپ بوده و این دو پهلوان نه تنها از جهت اعمال پهلوانی به یکدیگر شبیه‌اند، بلکه از نظر مذهبی نیز شباهت و قرابت دارند ... گفتنی است که برخی دیگر از محققان چون "نولدکه" این نظریه را رد می‌کنند. نلدکه بر عکس مارکوارت معتقد است که داستان زال زر و رستم به هیچ روی با روایت گرشاسپ ارتباطی ندارد و نسب نامه‌ی آن دو ساختگی و مجعول است؛ چرا که در اوستا از ایشان نامی نیامده است و نیز گرشاسپ در اوستا و در بعضی از موارد **شاه‌نامه** در شمار شاهان است، در صورتی که زال و رستم از پهلوانان شمرده می‌شوند. (← نولدکه، ۱۳۵۷: ۵۳)

۴- رستم در متون سغدی

داستان رستم در «غارهای هزار بودا» نزدیک شهر «توئن هوانگ» در ایالت «کانسو»ی چین در سال ۱۹۰۰ میلادی کشف شد. داستان رستم از دو صفحه تشکیل شده و در سال ۱۳۳۱ توسط دکتر احسان‌یار شاطر برای نخستین بار به فارسی ترجمه شد. با توجه به این موضوع که اول و آخر نسخه‌ی سغدی افتاده است؛ می‌توان نتیجه گرفت که متن موجود سغدی قسمتی از داستان مفصل‌تری بوده که موضوع اصلی آن داستان جنگ رستم با دیوان است. روایت سغدی رستم

در شاهنامه دیده نمی‌شود. در زیر، قسمت‌هایی از ترجمه‌ی قطعه‌ی اول و دوم آورده شده است. در این ترجمه بیش‌تر بازسازی‌ها و بازخوانی‌های «سیمز ویلیامز» رعایت شده است، ولی برخی از تعبیرات قدیم «بنونیست» که بر بازسازی‌های جدید بهتر به نظر می‌آید؛ محترم شمرده شده است. واژه‌هایی که بعضی یا همه‌ی حروف آن بازسازی شده است، با علامت ستاره (*) آمده‌اند و همین‌طور کلماتی که در ترجمه، تعبیر جدیدی نسبت به ترجمه‌ی قبلی دارند؛ با علامت اضافه (+) مشخص شده‌اند: قسمت‌هایی از قطعه‌ی اول:

«* دیوان همان دم به* شهر گریختند+. رستم هم چنان به دنبال آن‌ها تا دروازه‌ی شهر رفت. بسیاری از پامال شدن مردند. یک هزارتن + با زحمت + توانستند به شهر درآیند. دروازه‌ها را بستند. رستم با نیک‌نامی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت، ایستاد، زین برگرفت، اسب را در سبزه رها کرد، جامه در آورد، غذایی خورد، سیر شد، بستری گسترد، دراز کشید و به خواب رفت. دیوان در + انجمن به شورا ایستادند+ و به یک‌دگر چنین گفتند: «بزرگ زشتی بود و بزرگ شرمساری از طرف ما که از یک تنه سوار چنین به شهر + پناه بریم+. چرا نزنیم؟ یا همگی بمیریم و نابود شویم و یا کین خدایان خواهیم.» دیوان آنان که + از جنگ + جان به در برده بودند با ساز و برگ گران و سلاح نیرومند مجهز شدند. با+ شتاب فراوان دروازه‌ی شهر را گشودند. بسیار کمانگیر، بسیار گردونه سوار، بسیار پیل سوار، بسیاری سوار بر خوک، بسیاری سوار بر روباه... بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرکس و+ خفاش می‌رفتند و بسیاری واژگون، سر به پایین و پاها به بالا+ غرشی + برکشیدند. و زمانی دراز باران، برف، تگرگ و تندر بزرگ برانگیختند. +دهان را باز+ گشودند و آتش، شعله، دود رها ساختند و به جست‌جوی رستم دلاور رهسپار شدند. آن‌گاه آمد رخس + تیزهوش و رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست، در حال، جامه‌ی پوست پلنگ پوشید، ترکش‌دان بر بست، بر رخس سوار شد، به سوی دیوان شتافت. چون رستم از دور سپاه دیوان را دید به رخس چنین گفت: «*بیا ای سرور* کم کم + بگریزیم، کاری + کنیم که دیوان را به سوی جنگل ...».

قسمت‌هایی از قطعه‌ی دوم:

«... بکشانیم. رخس پسندید. در دم رستم بازگشت. وقتی دیوها چنین دیدند، بی‌درنگ + هم سپاه سواره و هم + پیاده به پیش تاختند و به یک‌دیگر گفتند: «کنون اراده‌ی سردار شکسته و دیگر با ما توان نبرد نخواهد داشت. هرگز رهایش نکنید، او را نبلعید، بل چنان که هست، زنده بگیرید تا او را تنبیه دردناک و شکنجه‌ای سخت نشان دهیم». همگی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر دیوان نیرو برد، چون شیر دژم بر نخجیر و یا + کفتار بر + گله‌ی رمه و یا شاهین بر * خرگوش و یا * خارپشت بر + اژدها...».

بدون شک روایت سغدی رستم قسمتی از یک داستان بلندتر است که اصل آن به دست ما نرسیده است. با این روایت کوتاه تجسم شخصیت قهرمان بسیار دشوار است. نام رستم، نام اسبش، رخس، و جامه‌ی پوست پلنگ او شکی در این که پهلوان روایت سغدی رستم است، باقی نمی‌گذارد، اما از طرفی سپاه دیوان که سوار بر پیل و گراز و ... هستند، فضای افسانه‌ای به روایت می‌بخشد. (← قریب، ۱۳۸۶: ۵ - ۱۷۰)

شک نیست که رستم متن سغدی از بن‌مایه‌های حماسی بی‌بهره نیست. یکه سواری که با لشکری چنین انبوه به نبرد برمی‌خیزد و آن را درهم می‌شکند. همان‌طور که پیش‌تر نیز در مورد گرشاسپ چنین بود، جنگ یک تن در برابر یک گروه که بیانگر شجاعت و قدرتمندی خارق‌العاده‌ی پهلوان است. اسب رستم نیز اسبی است تیزهوش و تیزشامه که رستم را از خطر می‌آگاهاند و در تدبیر جنگ و گریز مشاور رستم است، حال آن‌که سپاه دیوان اسب‌سوار ندارند و اسب فقط برای رستم انتخاب و چون امتیازی به او داده شده است.

طبق نظر دکتر مهرداد بهار در این متن به روش معروف سکایی گریز از برابر دشمن، بازگشت به سوی وی و نابود کردن او برمی‌خوریم:

«در شاه‌نامه، هنگامی که رستم را به خاک می‌سپارند، برای او دخمه‌ای می‌سازند که طبعاً دخمه‌ی معروف زردشتی نیست و در برابر در دخمه، گوری هم برای رخس می‌سازند که ایستاده در گور، منتظر سوار خویش است و

این‌گونه دخمه‌سازی و به ویژه گذاشتن جسد اسب پهلوان نزدیک او نیز رسمی سکایی است». (← بهار، ۱۳۷۴، ۱۴ - ۱۱۳)

مهرداد بهار در کتاب "جستاری چند در فرهنگ ایران" به این نکته اشاره می‌کند که بی‌تی از شاه‌نامه‌ی چاپ مسکو حذف شده است. این بیت که در شاه‌نامه‌ی چاپ "بروخیم" آمده، حاوی نکته‌ی بسیار باریکی است که قدمت و اصالت آن را می‌رساند و آن شیوه‌ی دفن سکایی پهلوانان است. ابیات مربوط به دخمه‌ی رستم و رخس این‌گونه است:

سروش را بر ابر اندر انداختند	به باغ اندرون دخمه‌ای ساختند
بدان خوابگه شد گو نیک‌بخت...	برابر نهادند زرین دو تخت
شد آن نامور شیر گردن فراز	در دخمه بستند و گشتند باز
بکردند گوری چو اسپه به پای	همان رخس را بر در دخمه جای

(همان: ۱۲۷)

۵- رستم در متون پهلوی

۵-۱- درخت آسوریک

نقش رستم در ادبیات پهلوی بیش‌تر در متونی که اصل غیر زردشتی و به ویژه سرچشمه‌ی اشکانی دارد؛ به چشم می‌خورد. "درخت آسوریک" اثری شعری به زبان پهلوانی اشکانی غیر زردشتی است و در طی سال‌ها، ساخت زبانی و شعری آن بسیار صدمه دیده است که همین دلیل کهنگی آن به شمار می‌آید، یک بار در بند ۴۱ این منظومه با نام رستم و اسفندیار روبه‌رو می‌شویم. آن‌جا که سخن از نشستن ایشان بر پیل‌ها و کارزار است:

**Warak aṣ man karēnd waxš īg buz pašmīn kē āzādān
ud wuzurgān abar dōš dārēnd aṣ man karēnd kē bandēnd
zēnwān kad rōdastahm ud spand-dāt abar bē nišīnēnd kē
pad mas pīl zandapīl dārēnzēnafzār kē pad was kārizār an-
dar kār dārēnd**

و بزشم و خشی

برک از من کنند

که آزادان و بزرگان
دوال از من کنند
چون رستم و اسفندیار
که به پیل بزرگ زنده‌ی پیل دراند، زین‌افزار
که به بسیار کارزار اندر کار دارند». (ماهیار نوابی، ۱۳۶۳: ۶۷)

در این بند ظاهراً از نبرد رستم و اسفندیار با یک‌دیگر سخن می‌رود و نشان می‌دهد که آنان هم‌تا و هم‌رزم یک‌دیگرند. گرچه نمی‌توان این معنا را با قاطعیت تأیید کرد، اما به هر حال این واقعیت که نام آن‌ها چنین با هم ذکر شده، خود معرف نوعی پیوند داستانی میان این دو است. ارتباطی که در شاه‌نامه به خوبی ظاهر می‌شود. (← بهار، ۱۳۷۴: ۵ - ۱۰۴)

۵-۲- بُندِ هِش

در بندهش نیز در بخش «درباره‌ی گزندی که هزاره هزاره به ایران‌شهر آمد»، از رستم به عنوان نجات‌دهنده‌ی کاووس و دیگر ایرانیان از چنگ هاماورانیان و هم‌چنین شکست‌دهنده‌ی افراسیاب یاد می‌شود:

Ērānagān Frāsyāb pad xwāhišn xwāst tā šahr ōy Zēngāw ōzad ud xwadāyīh ī Ērān-šahr kard ud was mardōm az Ērān-šahr burd pad Turkestān nišast ud Ērān-šahr awērān kard ud wišōft tā Rōdastahm az Sagestān ārast ud šambarānīhā grift ud Kay-Us ud abārīg Ērānagān az band wišād ud abāg Frāsyāb pad Ulē rōdbār kē spāhān xwānēnd kārēzār kard ud az ānōh stōwīh dād ud was kārēzār ī dudīgar abāg kard tā spōxt ud ō Turkestān abgand ud Ērān-šahr az nōg ābādānēnīd.

ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن "زینگاو را کشت و خود شاهی ایران‌شهر کرد. بس مردم از ایران‌شهر برد و به ترکستان نشاست. ایران‌شهر را ویران کرد و بیاشفت، تا رستم از سیستان سپاه آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود. با افراسیاب به "اوله رودبار"، که سپاهان خوانند، کارزاری نو کرد. از آن‌جا وی را شکست داد. پس کارزار دیگر با وی کرد تا وی را بسپوخت، به

ترکستان افکند، ایران شهر را از نو آبادان کرد».

این‌ها تنها مواردی است که از رستم و تلفیق داستان‌های او با روایات کهن‌تر، در بندهش یاد شده و شاید بلندترین متن پهلوی درباره‌ی اوست. از همه‌ی روایات رستم فقط همین یک روایت را در بندهش می‌بینیم. (← بهار، ۱۳۸۴، ۱۰۵ و ۱۸۵)

۶- نتیجه‌گیری

ما در ایران با دو گروه روایت پهلوانی روبه‌رو هستیم که از نظر تاریخی و اجتماعی یگانگی ندارند. از این دو یکی حماسه‌های پهلوانی کهن است که مدارک مکتوب آن‌ها از اوستا به شاهنامه‌ی فردوسی و بعضی آثار حماسی دیگر در دست است. این آثار معرف عصری واقعی است که تنها طبقه‌ی جنگاوران ارتشتار وظیفه‌ی حفظ و حراست قوم و گسترش سرزمین زیر سلطه‌ی خویش را به عهده داشته‌اند و طبقات دیگر یعنی موبدان و برزیگران به اجرای وظایف ویژه‌ی دیگری مشغول بوده‌اند. این خصیصه را در داستان‌های حماسی دیگر هندواروپایی از جمله هندی و یونانی نیز می‌توان دید. این آثار گویای اوضاع اجتماعی و فرهنگی عصری طولانی در تاریخ اقوام صاحب حماسه به شمار می‌آیند. گروه دوم روایات پهلوانی شامل یک رشته‌ی بسیار دراز از روایات عیاری پهلوانی عامیانه است که قهرمانان آن‌ها عموماً از میانه حالان بازارند که این خصیصه نه تنها از نظر اجتماعی بلکه از نظر زمانی نیز گروه دوم را از گروه اول جدا می‌کند. شاهنامه طبعاً معروف‌ترین نمونه‌ی گروه اول است. (← بهار، ۱۳۷۶: ۷۷)

چنان‌که گفته شد، اثری از "رستم" در اوستا نیست و در عوض نقش پهلوان پهلوانان با تمام خصوصیات ویژه‌ی آنان، از آن گرشاسب است. نام رستم به تدریج در متون فارسی میانه آشکار می‌گردد که هر چند مختصر، اما اشاره به حضور پهلوانی قدرتمند دارد. پس از اسلام و در شاهنامه، رستم به تمامی جایگاه گرشاسب را می‌گیرد و گرشاسب به نامی در مجموعه‌ی اجداد رستم محدود می‌گردد. گفته شده است، نیامدن حادثه‌ی مهم تیراندازی آرش در شاهنامه نیز به همین دلیل است که چنان کمان‌کشی پراهمیتی می‌باید، به دست رستم انجام می‌پذیرفت

که نپذیرفته است! و همین دلیل دیگری است بر قدرت بی‌چون و چرای رستم، به عنوان پهلوان نخستین و فرجامین شاه‌نامه.

فهرست منابع:

۱. اسمیت، ژوئل (۱۳۸۳). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی شهلا برادران خسروشاهی. تهران: روزبهان.
۲. بهار، مهرداد (۱۳۷۴). جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
۳. _____ (۱۳۸۱). از اسطوره تا تاریخ. تهران: نشر چشمه.
۴. _____ (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه.
۵. _____ (۱۳۷۶). ادیان آسیایی. تهران: نشر چشمه.
۶. بی‌نا (۱۳۷۷). یشت‌ها. ترجمه و توضیح ابراهیم پورداوود، ج ۲. تهران: اساطیر.
۷. _____ (۱۳۶۳). درخت آسوریگ. ترجمه و توضیح یحیی ماهیار نوایی. تهران: فروهر.
۸. سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸). سایه‌های شکار شده. تهران: نشر قطره.
۹. قریب، بدرالزمان (۱۳۸۶). مطالعات سغدی. تهران: طهوری.
۱۰. نولدکه، تئودور (۱۳۵۷). حماسه‌ی ملی ایران. بزرگ علوی. تهران: نشر سپهر.

Rostam in Ancient Iranian Texts

***Katayun Namiranian**

Assistant Professor, English Foreign Languages & Linguistics Dep., Shiraz University, Shiraz, Iran

Sara Iraj

MA in Ancient Languages & Culture, Shiraz University, Shiraz, Iran

Abstract

In the field of mythology, the term hero is applied to the one who has accomplished the incidents of his own time so bravely and has affected other people so greatly that he is considered as praiseworthy. In different nation's mythology, well known heroes and heroic stories are everlasting elements which have influence on other cultures.

There is no Sign of Rostam, the well known hero in Avesta. So the paper is going to concern this issue and also few hints that referred to him in the other pre-Islamic texts, which presents his being well-known in the Middle Ages.

KeyWords: Rostam, Garshasb, Avesta, Pahlavi's Texts.